

Readings and Prayers for Candlemas 2022

<p>Collect Almighty and ever-living God, clothed in majesty, whose beloved Son was this day presented in the Temple, in substance of our flesh: grant that we may be presented to you with pure and clean hearts, by your Son Jesus Christ our Lord, who is alive and reigns with you, in the unity of the Holy Spirit, one God, now and for ever.</p>	<p>دعای شروع مراسم خداوند قادر مطلق و جاودان، ای جامه دار عظمت، ای کسی که فرزند محبوبیت در چنین روزی وقف خانه خدا گشت، اینکه جوهر جسم ما نیز: وقف تو گردد، نصیبمان کن با قلبی خالص و پاک، بواسطه فرزندت و خداوند ما عیسی مسیح، کسی که زنده است و با تو حکومت می کند، در وحدت روح القدس، خدایی یکتا، تا ابدالابد.</p>
<p>Malachi 3:1-4 See, I am sending my messenger to prepare the way before me, and the Lord whom you seek will suddenly come to his temple. The messenger of the covenant in whom you delight--indeed, he is coming, says the LORD of hosts. But who can endure the day of his coming, and who can stand when he appears? For he is like a refiner's fire and like fullers' soap; he will sit as a refiner and purifier of silver, and he will purify the descendants of Levi and refine them like gold and silver, until they present offerings to the LORD in righteousness. Then the offering of Judah and Jerusalem will be pleasing to the LORD as in the days of old and as in former years.</p>	<p>ملاکی باب ۳: ۱-۴ خداوند قادر متعال می فرماید: "قاصد خود را می فرستم تا راه را برای من آماده کند. سپس خداوندی که انتظارش را می کشید ناگهان به خانه خود خواهد آمد. آن رسولی که شما مشتاق دیدارش هستید خواهد آمد و عهد مرا به شما اعلان خواهد کرد." اما کیست که یارای ایستادن در مقابل او را داشته باشد؟ و کیست که بتواند آمدنش را تحمل کند؟ زیرا او همچون آتش سوزانی است که فلز را تصفیه می کند و مثل صابونی است که کثیفترین لباس ها را پاک می کند. او مانند کسی که فلز را تصفیه می کند کاهنان را همچون طلا و نقره پاک خواهد کرد تا آنها با دل پاک هدایا را به خداوند تقدیم کنند. آنگاه مثل گذشته، خداوند از هدایایی که مردم یهودا و اورشلیم برایش می آورند خشنود خواهد شد.</p>
<p>Psalms 24:7-10 Lift up your heads, O gates! and be lifted up, O ancient doors! that the King of glory may come in. Who is the King of glory? The LORD, strong and mighty, the LORD, mighty in battle. Lift up your heads, O gates! and be lifted up, O ancient doors! that the King of glory may come in. Who is this King of glory? The LORD of hosts, he is the King of glory.</p>	<p>مزامیر باب ۲۴: ۷-۱۰ ای دروازه ها، سرهای خود را بلند کنید! ای درهای قدیمی اورشلیم کنار بایستید، تا پادشاه جلال وارد شود! این پادشاه جلال کیست؟ خداوند است! خداوند قادر مطلق؛ خداوند فاتح همه جنگها! ای دروازه ها، سرهای خود را بلند کنید! ای درهای قدیمی اورشلیم کنار بایستید تا پادشاه جلال وارد شود! این پادشاه جلال کیست؟ خداوند است! خداوند قادر متعال! آری، اوست پادشاه جلال!</p>
<p>1 Corinthians 13 If I speak in the tongues of mortals and of angels, but do not have love, I am a noisy gong or a clanging cymbal. And if I have prophetic powers, and understand all mysteries and all knowledge, and if I have all faith, so as to remove mountains, but do not have love, I am nothing. If I give away all my possessions, and if I hand over my body so that I may boast, but do not have love, I gain nothing. Love is patient; love is kind; love is not envious or boastful or arrogant or rude. It does not insist on its own way; it is not irritable or resentful; it does not rejoice in wrongdoing, but rejoices in the truth. It bears all things, believes all things, hopes all things, endures all things. Love never ends. But as for prophecies, they will come to an end; as for tongues, they will cease; as for knowledge, it will come to an end. For we know only in part, and we prophesy only in part; but when the complete comes, the partial will come to an end. When I was a child, I spoke like a child, I thought like a child, I reasoned like a child; when I became an adult, I put an end to childish ways. For now, we see in a mirror, dimly, but then we will see face to face. Now I know only in part; then I will know fully, even as I have been fully known. And now faith, hope, and love abide, these three; and the greatest of these is love.</p>	<p>اول قرنطیان باب ۱۳ اگر عطای سخن گفتن به زبانهای مردم و فرشتگان را داشته باشم، زبانهایی که هیچگاه نیاموخته ام، اما در وجود خود نسبت به انسانها محبت نداشته باشم، همچون طبل توحالی و سنجی پر سروصدا خواهم بود. اگر عطای نبوت داشته باشم، و از رویدادهای آینده آگاه باشم و همه چیز را درباره هر چیز و هرکس بدانم، اما انسانها را دوست نداشته باشم، چه فایده ای به ایشان خواهم رساند؟ یا اگر چنان ایمانی داشته باشم که به فرمان من کوه ها جابجا گردند، اما انسانها را دوست نداشته باشم، باز هیچ ارزشی نخواهم داشت. اگر تمام اموال خود را به فقرا ببخشم و بخاطر اعلام پیغام انجیل، زنده زنده در میان شعله های آتش سوزانده شوم، اما نسبت به انسانها محبتی نداشته باشم، تمام فداکاریهایم بیهوده خواهد بود. کسی که محبت دارد، صبور است و مهربان؛ حسود نیست و به کسی رشک نمی برد؛ مغرور نیست و هیچگاه خودستایی نمی کند؛ به دیگران بدی نمی کند؛ خودخواه نیست و باعث رنجش کسی نمی شود. کسی که محبت دارد، پرتوقع نیست و از دیگران انتظار بیجا ندارد؛ عصبی و زودرنج نیست و کینه به دل نمی گیرد؛ هرگز از بی انصافی و بی عدالتی خوشحال نمی شود، بلکه از پیروز شدن راستی شاد می گردد. کسی که محبت دارد در هر وضعی وفادار می ماند، همیشه اعتماد دارد، هرگز امیدش را از دست نمی دهد و در هر شرایطی تحمل می کند. همه عطایایی که خدا به ما می بخشد، روزی به انتها خواهد رسید. نبوتها، سخن گفتن به زبانها و دانستن علم و اسرار، روزی پایان خواهد پذیرفت. اما محبت تا ابد باقی خواهد ماند و از میان نخواهد رفت. درحال حاضر، با وجود تمام این عطایا، علم و نبوتهای ما جزئی و نارساست. اما زمانی که از هر جهت کامل شدیم، دیگر نیازی به این عطایا نخواهد بود و همه از بین خواهند رفت. می توانم این مثال را بیاورم که به هنگام کودکی، مانند یک کودک سخن می گفتم و مانند یک کودک فکر و استدلال می کردم. اما چون بزرگ شدم، فکرم رشد کرد و کارهای کودکانه را ترک کردم. آنچه اکنون می بینیم و می دانیم، تار و مبهم است؛ اما روزی همه چیز را واضح و روشن خواهیم دید، به همان روشنی که خدا اکنون قلب ما را می بیند. پس سه چیز همیشه باقی خواهد ماند: ایمان، امید و محبت، اما از همه اینها بزرگتر، محبت است</p>

Luke 2:22-40

When the time came for their purification according to the law of Moses, they brought him up to Jerusalem to present him to the Lord (as it is written in the law of the Lord, "Every firstborn male shall be designated as holy to the Lord"), and they offered a sacrifice according to what is stated in the law of the Lord, "a pair of turtledoves or two young pigeons." Now there was a man in Jerusalem whose name was Simeon; this man was righteous and devout, looking forward to the consolation of Israel, and the Holy Spirit rested on him. It had been revealed to him by the Holy Spirit that he would not see death before he had seen the Lord's Messiah. Guided by the Spirit, Simeon came into the temple; and when the parents brought in the child Jesus, to do for him what was customary under the law, Simeon took him in his arms and praised God, saying, "Master, now you are dismissing your servant in peace, according to your word; for my eyes have seen your salvation, which you have prepared in the presence of all peoples, a light for revelation to the Gentiles and for glory to your people Israel."

And the child's father and mother were amazed at what was being said about him. Then Simeon blessed them and said to his mother Mary, "This child is destined for the falling and the rising of many in Israel, and to be a sign that will be opposed so that the inner thoughts of many will be revealed--and a sword will pierce your own soul too."

There was also a prophet, Anna the daughter of Phanuel, of the tribe of Asher. She was of a great age, having lived with her husband seven years after her marriage, then as a widow to the age of eighty-four. She never left the temple but worshiped there with fasting and prayer night and day. At that moment she came, and began to praise God and to speak about the child to all who were looking for the redemption of Jerusalem. When they had finished everything required by the law of the Lord, they returned to Galilee, to their own town of Nazareth. The child grew and became strong, filled with wisdom; and the favour of God was upon him.

Prayer after Communion

Lord, you fulfilled the hope of Simeon and Anna, who lived to welcome the Messiah: may we, who have received these gifts beyond words, prepare to meet Christ Jesus when he comes to bring us to eternal life; for he is alive and reigns, now and for ever. Amen.

انجيل لوقا باب ۲: ۲۲-۴۰

روزی که قرار بود والدین عیسی به اورشلیم، به خانه خدا بروند و مطابق شریعت موسی، مراسم طهارت خود را بجا آورند، عیسی را نیز به آنجا بردند تا به خداوند وقف کنند؛

زیرا در شریعت آمده بود که پسر ارشد هر خانواده باید وقف خداوند گردد. پس والدین عیسی برای طهارت خود، قربانی لازم را تقدیم کردند، که مطابق شریعت می‌بایست دو قمری یا دو جوجه کبوتر باشد. در آن زمان مردی در اورشلیم زندگی می‌کرد، به نام شمعون، او شخصی صالح، خداترس و پر از روح‌القدس بود، و ظهور مسیح را انتظار می‌کشید. روح‌القدس نیز بر او آشکار ساخته بود که تا مسیح موعود را نبیند، چشم از جهان فرو نخواهد بست. آن روز، روح‌القدس او را هدایت کرد که به خانه خدا برود؛ و هنگامی که یوسف و مریم، عیسی کوچک را آوردند تا مطابق شریعت، به خدا وقف کنند،

شمعون، او را در آغوش کشید و خدا را ستایش کرد و گفت: "خداوند، اکنون دیگر می‌توانم با خیالی آسوده چشم از جهان فرو بندم، زیرا طبق وعده‌ات، او را دیدم! بلی، نجات‌دهنده‌ای را که به جهان بخشیدی، با چشمان خود دیدم!

او همچون نوری بر قومها خواهد تابید و ذهنشان را منور خواهد ساخت و مایه سربلندی قوم تو، بنی اسرائیل، خواهد شد!" یوسف و مریم مات و میهوت ایستاده بودند و از آنچه درباره عیسی گفته می‌شد، به شگفت آمده بودند.

اما شمعون برای ایشان دعای خیر کرد. سپس به مریم گفت: "اندوه، همچون شمشیری قلب تو را خواهد شکافت، زیرا بسیاری از قوم اسرائیل این کودک را نخواهند پذیرفت و با این کار، باعث هلاکت خود خواهند شد. اما او موجب شادی و برکت بسیاری دیگر خواهد گردید؛ و افکار پنهانی عده زیادی فاش خواهد شد!"

در خانه خدا زنی بود بسیار سالخورده به نام آنا، دختر فنوئیل از قبیله اشیر که همواره صدای خدا را می‌شنید. او پس از هفت سال شوهرداری، هشتاد و چهار سال بیوه مانده بود. آنا هرگز خانه خدا را ترک نمی‌کرد، بلکه شب و روز به دعا می‌پرداخت و اغلب نیز روزمدار بود.

هنگامی که شمعون با یوسف و مریم سخن می‌گفت، آنا نیز وارد شده، خدا را شکر نمود و به تمام کسانی که در اورشلیم چشم‌براه ظهور نجات‌دهنده بودند، خبر داد که مسیح موعود تولد یافته است. یوسف و مریم، پس از اجرای مراسم دینی، به شهر خود ناصره در استان جلیل، بازگشتند. در آنجا، عیسی رشد کرد و بزرگ شد. او سرشار از حکمت بود و فیض خدا بر او قرار داشت.

دعای بعد از عشاء ربانی

خداوند، آرزوی شمعون و آنا را برآورده ساختی، کسانی که زنده ماندند تا به مسیح خوشامد گویی کنند: ممکن است ما که این موهبت را ماوراء کلمات دریافت کرده ایم، زمانی که عیسی مسیح می‌آید برای ملاقاتش مهیا شویم و برای ما زندگی جاودان بیاورد؛ او که زنده است و فرمانروایی می‌کند، تا ابد الابد.